

سیمای خضر^(ع) در دیوان کبیر مولانا

آمنه شیرازی نژاد*

چکیده

از ویژگی‌های مهم تفکر مولانا که در آثار وی به خوبی و وضوح کامل منعکس شده است توجه به مفاهیم و مضامین عالیة قرآن کریم است. این ویژگی از نگاه مولوی شناسان و از جمله پروفیسور آن ماری شیمل پنهان نمانده است. خانم شیمل در کتاب شکوه شمس در فصلی تحت عنوان خیال‌بندی قرآنی به درستی اشاره می‌کند که آثار مولوی را تا حد بسیار زیادی می‌توان بر مبنای قرآن شرح داد. ایشان در کتاب شکوه شمس به ذکر چند نمونه از آیات قرآن که به صورت متن عربی یا ترجمه فارسی آن و یا به صورت کلمات و عبارات در آثار مولانا به چشم می‌خورند اشاره می‌نماید و از جمله به شخصیت‌پردازی مولانا از پیامبران و اولیای الهی که در قرآن کریم نامبرده شده‌اند می‌پردازد و در میان قصص قرآنی قصه حضرت موسی^(ع) را داستان دلخواه مولوی می‌داند.

با توجه به این که مهم‌ترین و محوری‌ترین شخصیت این ماجرا حضرت خضر^(ع) است و از طرفی مطالب خانم شیمل صرفاً در حد اشارات بسیار مختصر محدود می‌شود. این مقاله به بیان نحوه شخصیت‌پردازی و نگاه مولانا به ملاقات موسی^(ع) و خضر^(ع) بر اساس استفاده مولانا از آیات قرآن کریم در دیوان کبیر می‌پردازد.

۱. سیمای خضر^(ع) در قرآن کریم.

۲. ویژگی‌های خضر^(ع) شامل.

الف: احیاءکنندگی خضر^(ع).

ب: علم لدنی خضر^(ع).

۳. نهان بودن خضر^(ع) در عالم.

۴. رمز کشتی شکستن خضر^(ع).
۵. خضر^(ع) آیه رحمت الهی.
۶. انتقال صفات خضر^(ع) به حضرت معشوق.
۷. راز گشایی افعال خضر^(ع).

در این مقاله به نحو اختصار ویژگی‌های فوق‌الذکر از نگاه مولانا در دیوان کبیر پرداخته شده است.

مقدمه

خضر^(ع) به معنای سبز نام شخصیتی اسطوره‌ای است که بیش از آن‌که در متون اصلی دینی مثل قرآن از او یاد شده باشد، در روایات و افسانه‌ها و متون ادبی و خصوصاً حوزه شعر عرفانی حضور دارد. برخی خضر^(ع) را دارای عمر ابدی [همچون الیاس^(ع) و عیسی^(ع)] دانسته‌اند، برخی او را راهنما و دستگیر درماندگان و گم‌شدگان می‌دانند، گروهی او را ایرانی‌نژاد و برخی یونانی‌نژاد شمرده‌اند. گاه او را معاصر اسکندر و گاه معاصر ابراهیم و... دانسته‌اند. گفته‌اند به دلیل غوطه‌ور شدن در آب حیات سبز، شد و نام خضر^(ع) [= سبز] یافت. برخی نیز این نام را برگرفته از رب‌النوع قدیم سبزه و گیاه یا پروردگار بهاران دانسته‌اند. گروهی نیز معتقدند چون قدمگاه خضر^(ع) سبز شد به او خضر نام داده‌اند. در یکی از روایات اسلامی نیز آمده است که خضر^(ع) را بدین جهت خضر^(ع) نامیدند که وقتی روی پوستی سفید رنگ نمازگزارد همان پوست سبز شد.

خضر^(ع) در قرآن کریم

در قرآن کریم نامی از او به صراحت نیامده است اما در سوره کهف آیات ۵۹ تا ۸۱ واقعه مواجهه حضرت عیسی^(ع) با بنده‌ای از بندگان خدا شرح داده شده است. به طور خلاصه شخصیت خضر^(ع) از نظر قرآن کریم چنین است:

۱. معاصر موسی^(ع) بود. به استناد ملاقات وی با موسی^(ع)، آیه ۶۵ سوره کهف فوجدا عبداً: تا یافتند بنده‌ای.
۲. خداوند او را بنده‌ای از بندگان خود می‌داند سوره کهف آیه ۶۵ عبداً من عبادنا.
۳. خضر^(ع) مورد رحمت خاص خداوند بود سوره کهف آیه ۶۵ اتیناه رحمه من عندنا.

۴. به او علم لدنی یعنی از ناحیه خداوند عطا شده بود سوره کهف آیه ۶۵ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا.

۵. دارای قدرت هدایت بود زیرا طبق آیه ۶۶ سوره کهف موسی^(ع) از او تعلیم می‌خواهد:

قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا.

۶. خضر^(ع) از میزان تحمل علمی و یقینی موسی^(ع) از یک طرف و عظمت آنچه خود از حکمت الهی می‌دانست با خبر و لذا ابتدا موسی^(ع) را از این تعلیم بر حذر داشت^۱.

۷. پس از اصرار موسی^(ع) خضر^(ع) شرط آموختن را سؤال نکردن موسی^(ع) از او دانست.

همان سوره، آیه ۷۰: قَالَ فَإِنِ ابْتِغَيْتَنِي فَلَا تُسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا.

۸. پس از همراهی موسی^(ع) و خضر^(ع)، ابتدا خضر^(ع) به کشتی‌ای آسیب رساند، سپس نوجوانی را کشت و نهایتاً پس از آن‌که از مردم یک قریه تقاضای خوراک کردند و آن‌ها از این کار امتناع ورزیدند دیوار خرابه‌ای را در آن قریه تعمیر کرد^۲.

در هر یک از این موارد موسی^(ع) شکیبایی از دست نهاده و لب به سؤال و اعتراض می‌گشود و هر بار خضر^(ع) به او می‌فرمود نگفتم که تو طاقت همراهی با مرا نداری:

«قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا...»^۳

۹. خضر^(ع) ابتدا پیمان همراهی با موسی^(ع) را فسخ می‌کند:

۱. کهف (۱۸)، آیه ۸-۶۷.

۲. همان، آیه ۷-۷۱.

۳. همان، آیه ۷۲ و به بعد.

«أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسْكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ
مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَضْبًا. وَأَمَّا الْعُلْمُ فَكَانَ أَبُوهُ مُؤْمِنِينَ فَحَشِينَا أَنْ يُرْهَقَهُمَا
طُعْيَانًا وَكُفْرًا. فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا»^۱

این تمام آن چیزی است که در قرآن کریم در مورد خضر^(ع) آمده است:

شک نیست که خصوصیات این چنین راز و رمز گونه و افعالی چنین حیرت آور و
مغایر با ظواهر عقل و آداب اجتماعی و حتی ظواهر شریعت تا چه حد برای عرفا و
ادبا جالب توجه و الهام دهنده است.

مولانا جلال‌الدین نیز از زمره عرفایی است که به شخصیت و ابعاد وجودی خضر^(ع)
توجه خاصی داشته و در مورد او مطالب بسیار زیادی نگاشته است. همچون دیگر
موضوعات که در دست مولانا بسیار فراتر از آنچه قبل از وی بوده گسترش و عمق
می‌یابد. داستان خضر^(ع) نیز در نگاه مولانا رنگ و بویی تازه و شگفت‌انگیز یافته است.
که اینک به جلوه خضر^(ع) در دیوان کبیر می‌پردازیم.

۱- خضر^(ع) احیاءکننده

در سوره کهف آیات ۶۰ و ۶۱ قبل از آن که موسی^(ع) و همراهش به ملاقات خضر^(ع)
برسند ماهی‌ای را از آب می‌گیرند اما آن را در خشکی به حال خود رها و فراموش
می‌کنند. اما ماهی خود به دریا باز می‌گردد و زندگی را از سر می‌گیرد. موسی^(ع) این
واقعه را نشانه‌ای می‌داند از این که به زودی آنچه در پی آن بوده‌اند را می‌یابد. مولانا از
این آیات چنین برداشت کرد که پس این موسی^(ع) بود که ماهی را از آب گرفت و در
خشکی رها کرد و چون زمان و مکان واقعه در تصرف ولایت خضر^(ع) بوده است پس
احیاء ماهی و بازگرداندن آن به دیار، نتیجه وجود و حضور خضر^(ع) است. لذا می‌فرماید:
آن سو که خشک ماهی شد پیش خضر زنده

آن سو که دست موسی چون ماه انور آمد^۱

۱. کهف (۱۸)، آیه ۸۱-۷۹.

۲. غزل ۸۴۱.

اما مولانا به همین جا محدود نمی‌ماند، اگر ماهی دریا که کنایه از وجود سالک است به دست خضر^(ع) که همان پیر است زنده می‌شود، اما از آنجا که کمال محدودیت بر نمی‌دارد و هر عارفی در هر مرتبه‌ای خود محتاج احیاء توسط مرتبه بالاتر است پس خود خضر^(ع) هم نسبت به مراتب اعلائی وجود حکم ماهی را دارد که در دریای جاویدان وجود، زندگی می‌یابد:

در آن بحری که خضرانند ماهی در او جاوید ماهی، جاودان آب^۱
همان‌طور که اشاره شد از نظر مولانا خضرگاه کسی است که به آب حیوان دست یافته و به واسطه بهره‌مندی از آن جاودان شده است.

پایند گشت خضر که آب حیات دید پایند گشت و دید که پاینده می‌شود^۲
و گاه خضر^(ع) خود به آب حیات یا چشمه حیات اطلاق می‌شود در این تعبیر همانند روش مولانا در بسیاری از موضوعات یک مفهوم که دارای چند مرتبه است از مرتبه‌ای به مرتبه بالاتر صعود می‌کند، در این موضوع نیز با جهش روبه‌بالا، خضر^(ع) خود به آب حیات و سپس به چشمه آب حیات ارتقاء می‌یابد و به جای آب حیات، تعبیر آب خضر^(ع) به وجود می‌آید:

گر فاضلی و فردی آب خضر نخوردی هر کو نخورد آبش در مرگ اسیر باشد^۳
در این بیت تقابل میان حیات جاویدان و مرگ به تقابل میان آب خضر^(ع) و اسارت در چنگال مرگ ترجمه شده است در جای دیگر درباره همین تبدیل می‌فرماید:
چشمه خضر تو را می‌خواند که سبوکش، دو سه فرسنگ بیار^۴

۲- خضر^(ع) عالم به علم لدنی

همان‌طور که گفته شد در آیه ۶۵ سوره کهف صراحتاً آمده که خداوند فرمود ما به او (خضر^(ع)) از نزد خودمان علم آموختیم، پس خضر^(ع) دارای علم لدنی است که به کلی با علم کسبی متفاوت است. اما مولانا این صفت خضر^(ع) را با دو نکته دیگر درمی‌آمیزد.

۱. غزل ۲۹۴.

۲. غزل ۸۷۴.

۳. غزل ۸۳۹.

۴. غزل ۱۱۰۹.

اول آن که خضر^(ع) را به هر شکل و نقل با آب حیات مرتبط دانسته و جاودانگی را از صفات او برشمرده است.

ثانیاً نقض کلام و سخن پاک را در احیاء جان آدمی مؤثر می‌داند و در همین آیات هم در نهایت این سخن خضر^(ع) است که موسی^(ع) را از حقیقت امور مطلع می‌سازد و از طرفی عمل آدمی نتیجه فهم و درک اوست. حال مولانا میان خضر^(ع)، آب حیات، علم لدنی ضرورت سخن و آموزش صحیح و ربّانی و منتج شدن اعمال حسنه و نتایج آن را از این مراتب چنین پیوند می‌دهد:

آب حیات آمد سخن، کاید ز عالم من لدن

جان را از او خالی مکن تا بر دهد اعمالها

۳- نهان بودن خضر^(ع) در عالم

طبق آیات ۶۳ تا ۶۵ سوره کهف حضرت موسی^(ع) و دوستش گویا به دنبال نشانه یا شخصی که خداوند به آن‌ها دستور یافتنش را داده بود، بودند و سرانجام پس از این که به محلّ مجمع البحرین یعنی جمع دو دریا یا تلاقی دو دریا رسیدند خضر^(ع) را یافتند. برای مولانا دریا همواره صفتی عرفانی دارد، مظهر رحمت الهی و وسعت عطای پروردگار است، همچنین دریادلی صفت انسان‌های کاملی است که عمق و عظمت و هیبت را باهم دارند.

از طرف دیگر تنهایی به معنی انفرادی که از طرف ناشی از علو مرتبه انسان کامل است و از طرفی گویای وضعیت روحی خاص او حتی در میان جمع از صفات خضر^(ع) نیز هست، خضر^(ع) با همه جاودانگی و منشأ احیاء روح و دل سالک بودن، از نظر خلق پنهان است و تنها با هدایت الهی و عزمی موسوی می‌توان او را یافت:

ور پنهانست او خضروار تنها به کناره‌های دریا

و تنها امثال موسی^(ع) آن هم با عزمی فوق العاده و تلاشی مضاعف می‌توانند با پر گشودنی چون همد مرغ تیز پرواز حضرت سلیمان^(ع) به سرزمین سبز هدایت خضر^(ع) راه می‌یابند و بهره می‌گیرند:

چون موسی پیمبر از هر خضر انور کرده سفر به صد پر چون هدهد هوایی^۱

۴- کشتی شکستن خضر^(ع)

همان طور که قبلاً گفته شد مطابق آیه ۷۱ سوره کهف خضر^(ع) کشتی ای را سوراخ کرد و موسی^(ع) به این عمل خضر^(ع) اعتراض کرد. در آیه ۷۹ همان سوره پس از آن که خضر^(ع) تعلیم موسی^(ع) را به پایان می‌رساند در توضیح افعال خود چنین می‌گوید که کشتی برای مستمندانی بود که در دریا کار می‌کردند و چون پادشاهی را معیوب کردم تا از شر پادشاه در امان بماند و بعد از رفتن پادشاه برای مردم باقی باشد. ظاهر این آیه خود توجیه و انگیزه معقولی را برای کشتی شکستن خضر^(ع) بیان می‌کند. مولانا همین موضوع را نیز در دیوان کبیر منعکس می‌کند.

آن شنیدی که خضر تخته کشتی بشکست تا که کشتی ز کف ظالم جبار برست^۲
اما مولانا به این حد ظاهری بسنده نمی‌کند، بلکه طبق روش خود به معنایابی می‌پردازد و عالمی باطنی از واقعیت را آشکار می‌سازد و تفسیری نو از همین واقعه مطرح می‌کند.

از نظر مولانا کشتی تن، جسم و صفات ظاهری سالک است. این کشتی باید به دست انسان کامل، پیر راه، ولی حق شکسته شود تا جان و روح آدمی چون ماهی به دریای وجود برسد. دقت شود که در همین بیان تشبیه سالک به ماهی و واقعه ماهی مرده‌ای که به یمن حضور خضر^(ع) جانی دوباره یافت، همچنان حضور دارد:

وگر خضری در اشکستی به ناگاه کشتی تن را

در این دریا همه جان‌ها چو ماهی آشنایستی^۳

پس وظیفه سالک آن است که در سایه هدایت مراد به مقام انکسار یعنی شکستگی برسد و خود را شکسته بدارد و الا همچون لنگر در جای خود ثابت می‌ماند و از سیر و سلوک محروم و از طی طریق باز خواهد ماند:

۱. غزل ۲۹۴۴.

۲. غزل ۴۰۸.

۳. غزل ۲۵۲۱.

کشتی شکسته باید در آبگیر خضر
کشتی چو نشکنی تو نه کشتی که لنگری^۱

۵- خضر^(ع) نشانه رحمت الهی

در آیه ۶۵ سوره کهف خضر^(ع) برخوردار از رحمت خاص از ناحیه خدا معرفی شده است:

خضر از کرم ایزد بر آب حیاتی زد نک زهره غزل گویان در برج قمر آمد^۲
اما در پاسخ به این سؤال مهم که اصلاً ضرورت خلق و حضور خضر^(ع) در هستی چه بوده است، مولانا ماهرانه به حال آدمیان اسیر کثرات و عالم دگرگونی‌ها و آمد و رفت‌ها توجه می‌کند و با توجه به این که انسان همواره در معرض نسیان و فراموش کردن امور ماورای این عالم کون و فساد و حدوث و تغییر است و اصولاً جاودانگی و بقا را یا باور ندارد یا برای آدمی بسیار سخت باور است، وجود خضر^(ع) را دلیل و نشانه‌ای از بقا می‌داند، گویی خداوند خضر^(ع) و آب حیات را برای آن فرستاده که ما غافلان از عالم بقا و جاودانگی را بیدار سازد و صلای بقا را به گوش‌های سنگین ما برساند:

خضری گرد جهان لاف زد از آب حیات تا به گوش دل ما طبل بقایی برسد^۳
آری خضر^(ع) آمده است تا خفتگان را بیدار سازد و از ساغر شراب طهور خلود به آنان بنوشاند:

تو خفته‌ای و آب خضر بر تو می‌زند کز خواب برجه و بستان ساغر خلود
همان‌طور که در مقدمه بیان گردید در افسانه‌ها و روایات خضر^(ع) و الیاس^(ع) را دو راهنما و دلیل گم‌شدگی و گم‌کردگان طریق می‌دانند با این تفاوت که گاه الیاس^(ع) را راهنمای درماندگان در خشکی‌ها و خضر^(ع) را راهنمای در راه ماندگان دریاها می‌دانند مولانا به تمامی این نکات توجه کرده و یکی از فلسفه‌های وجود خضر^(ع) و الیاس^(ع) را همین هدایت سالکان و طالبان راه می‌داند:

۱. غزل ۲۹۷۶.

۲. غزل ۶۱۳.

۳. غزل ۷۹۵.

چو خضر سوی بحار ایلیاس در خشکی برای گم شدگان می کنند استمداد^۱
و در جای دگر می گوید:
گر بماند عاشقی از کاروان بر سر ره خضر آید رهبرش^۲

۶- مولانا صفات خضر^(ع) را به معشوق نسبت می دهد

پس خضر^(ع) دلیل راه است، نشانه کرم الهی است، دستگیر در راه ماندگان است. پس بر همه سالکان است که از حضرت موسی^(ع) بیاموزند و از خضر^(ع) و دلیل و راهنما طلب راهنمایی و هدایت نمایند، اما مولانا از این محدوده‌ها درمی‌گذرد، فراتر می‌رود و دل به آن معشوقی می‌بندد که نه تنها همه صفات خضر^(ع) را دارد که حتی خضر^(ع) آفرین است و صدها خضر^(ع) خود در بارگاه او جام طلب به دست گرفته‌اند. در این نگاه تازه خضر^(ع) با همه عظمتش خود سالکی است در مسیر و نیازمند دستگیری خضر^(ع) حقیقی عام:

این عجب خضریست ساقی گشته از آب حیات

کوه قاف نادرست و نادره عنقااست این^۳

تو آن صدر و بدری که در بر و بحری هم الیاس و خضری و هم جان جانی^۴

از آن آبی که چشمه خضر و الیاس ندیدست و نبیند آنچنان آب^۵
معشوق متعالی مولانا لعل لبی دارد که خضر^(ع) نوشیده از آب حیات خود تشنه آن
است:

اگرچه خضر میراب حیاتست به لعلت آرزومند عظیمست^۶

این معشوق همان است که در اوج هویدایی و آشکاری، نهان است و در پرده خفا:

۱. غزل ۹۲۹.

۱. غزل ۱۲۵۵.

۲. غزل ۱۹۵۰.

۳. غزل ۳۱۱۶.

۴. غزل ۲۹۴.

۵. غزل ۳۴۴.

گوشه گرفتست و جهان مست اوست او خضر و چشمه حیوان ماست^۱
 معشوق مولانا آن غنی بالذاتی است که از سرچشمه واجب الوجودیش همه فقرها و
 فقرا به مقام استغنا می‌رسند:

تو آن خضری که از آب حیات گدایان را سکندر می‌توان کرد^۲

۷- رازگشایی افعال خضر^(ع) بر موسی^(ع)

مطابق آیات ۷۹ تا ۸۱ سوره کهف پس از آن که حضرت عیسی^(ع) از درک‌انگیزه خضر^(ع)
 از آن اعمال به ظاهر غیرمعقول عاجز ماند و در اثر سؤالات خلاف قرار خود توفیق
 ادامه همراهی با خضر^(ع) را از دست داد و خضر^(ع) حکمت افعال خود را برای موسی^(ع)
 آشکار کرد. در آیه ۷۸ سوره کهف آمده است که خضر^(ع) به موسی^(ع) فرمود: به زودی تو
 را از تأویل آن چه بر آن نتوانستی صبر کنی، آگاه می‌کنم: «سَأُثَبِّتُكَ يَتَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ
 عَلَيْهِ صَبْرًا».

و پس از توضیح و بیان تأویل آن اعمال در انتهای آیه ۸۲ سوره کهف می‌فرماید:

«وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ نَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا».

از این آیات نکات زیر مستفاد می‌گردد:

الف: خضر^(ع) نمی‌فرماید تو را از آن چه نمی‌دانستی آگاه می‌کنم، بلکه تأکید می‌کند
 که تو را آگاه می‌کنم از آن چه بر آن صبر داشتی، یعنی اشاره به این که برای آموختن
 اسرار و حکمت‌های برخی امور باید صبر داشت و بی‌طاقت نبود.

ب: خضر^(ع) می‌فرماید من این کارها را به فرمان خودم نکردم. اشاره به این که این
 افعال همه بر اساس امر و حکمت الهی صورت گرفت و بدین ترتیب افعال خاص خود
 را به حکمت و فعل الهی منتسب می‌کند همان‌طور که در آیه ۶۵ سوره کهف هم، علم
 او علم لدنی معرفی شده است و بدین ترتیب موسی^(ع) را از اعتراض به افعال الهی بر
 حذر می‌دارد و به او هشدار می‌دهد که با همه مقامی که داری وقتی حکمت افعال الهی
 را در نمی‌یابی نباید به اعتراض لب بگشایی.

۱. غزل ۵۰۴.

۲. غزل ۶۶۰.

مولانا در همین معنی می‌فرماید:

گرچه کلیمی همه در اعتراض کشف کنم خضر زمانت کنم

جالب این که مولانا در این بیت به‌نکته دیگری نیز اشاره می‌کند یعنی این که با عنایت الهی و نوشیدن از آب حیات عشق، آن کس که در مقام موسوی و اعتراض است پس از کشف معانی، دچار ارتقای وجودی شده و خود به‌خضر^(ع) زمان یعنی عامل افعال الهی و کاشف حقایق و اسرار امور تبدیل می‌شود.

۸- خاتمه

در این مختصر دیدیم که چگونه ماجرای خضر^(ع) با همه جلوه‌هایش در قرآن کریم و افسانه‌ها و حکایات در دست روح و فکر مولانا چگونه به‌داستانی عظیم و شگفت‌انگیز بدل می‌شود و چه ابعاد حیرت‌آوری از نظر عظمت معنا و بیان می‌یابد. این مختصر را با استعداد سالکان از زبان مولانا به‌هدایت خضر^(ع) به‌پایان می‌بریم. باشد که قطره‌ای از آب حیات عشق در کام ما نشنگان نیز چکانده شود:

ما سبوه‌ای طلب آورده‌ایم سوی تو ای خضر ثانی فاسقنا

ماهیان جان ما زنه‌ار خواه از تو ای دریای جانی فاسقنا

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی